گفت و گوی تمدن ها

احمد طالب ابراهیمی - ترجمه: رمضان زین العابدینی

ما مسلمانان همیشه خواهان گفت و گو هستیم، البته نه فقط در موضع گیری های موقتی و نه زمانی که موقعیت ایجاب کند، بلکه آئین ما، ما را بدان دعوت کرده، در این باره تشویق می کند.

این امر به خاطر آن است تا آشکار گردد، انسان ها از نظر نوع یکی هستند و آفرینش آنها از یک مبدا است. اراده خداوند بر این قرار گرفته است که انسان ها را به صورت دسته ها و گروهها بیافریند تا یکدیگر را بشناسند. منظور از شناختن این نیست که از لحاظ شخص، یکدیگر را بشناسند، بلکه منظور این است که همدیگر را بشناسند تا در کارهای نیک به همدیگر یاری رسانند. البته به نظر ما، در اینجا ابهامی وجود دارد که باید روشن گردد. معانی اصطلاحاتی که بکار می بریم، تا حدودی برای ما محدودیت ایجاد می کند; زیرا بسیاری از این اصطلاحات معانی در هم آمیخته ای دارند که ما را به اشتباه می اندازند. البته این موضوع فقط در مورد شناخت کلمه نیست، بلکه ابعاد سیاسی و فرهنگی و ایدئولوژی را هم در برمی گیرد و از آن فراتر می رود.

پس مقصود از تمدن و روابطش با فرهنگ و گفت و گوی تمدنها چیست؟

فرهنگ در پایینترین سطح خود، عبارتست از انجام دادن آنچه که پذیرفته اند; مانند برآوردن نیازهای طبیعی از قبیل خوراک، پوشاک و تولید مثل.

اما فرهنگ در سطح بالاتر و عالیتر، دارای سه ویژگی است که عبارتند از:

1- رشد فکری و پذیرش انتقاد از فکر، تا اندیشه ها پیشرفت نماید. 2- زیبایی دوستی و فهم و درک زیبایی ها و دریافت ظرافت های هنری 3- دوری گزیدن از خودسری ها و برتری طلبی ها و برخورداری از ارزش های اخلاقی.

اگر مفهوم فرهنگ را به طور خاص در نظر بگیریم، تمدن عام است و فرهنگ، تمدن خاصی است که به گروهی از مردم بر می گردد و به یک فرد خاص ارتباط ندارد، بلکه یک ملت در آن سهیم هستند و ملت ها به وسیله آن شناخته می شوند. در ورای هر تمدن دینی، فرهنگ های خاصی وجود دارند که در جریان یک تمدن ثابت هستند.

فرهنگ های عربی که ما در پایینترین سطح آن رشد پیدا کردیم، مجموعه ای از تقلیدها و عادتهاست. اما فرهنگ اصلی ما در سطح عالی، همان راهی است که غزالی از لحاظ معنوی و ابن رشد از بعد فکری و ابن حزم از جهت اخلاقی و ابن خلدون در وجه اجتماعی، نشان دادند.

ما عرب هابا فرهنگ خود و همچنین با فرهنگ فارسی و ترکمن، تمدن اسلامی را ساختیم، در حالی که همه در آن مشارکت داشتیم.

این تمدن اسلامی، از لحاظ دانش و تفکر و دادگری، در پایان هزاره اول قرن میلادی سرآمد بود. پس از آن، در طول قرون متمادی، به تدریج رو به ضعف و سستی گرایید. اکنون که در آستانه هزاره سوم بسر می بریم، با بحران دوگانه ای مواجه هستیم:

از یک طرف می خواهیم از زمانه عقب نمانیم و با پیشرفت زمان حرکت کنیم که چنین امری با نادانی و جهل امکان پذیر نیست و فقط با بحث و گفت و گو و خودآگاهی میسر است.

از طرف دیگر، تمدن غرب پس از فروپاشی کمونیسم، تنها خطری که احساس می کند، اسلام است و می خواهد ما را از بازگشت به اسلام باز دارد و به گمان خود، شعارهای جدیدی تحت عنوان عربیت و اسلام مطرح می کند یا اینکه سعی دارد ما را به تاریخ قبل از اسلام مثل فراعنه در مصر، آشوری ها در عراق، فینیقی ها در لبنان و یا بربرها در مغرب و الجزایر برگرداند . غربی ها همیشه گفت وگوها را میان مسلمان و غیر مسلمان مطرح می کنند، در حالی که ما بر این باوریم که بحث و گفت و گو باید به بهترین وجه باشد تا از آن نتیجه گرفته شود. عقل سلیم هیچ گاه برخورد تمدن ها را درست نمی داند و یک مسلمان هیچ گاه نمی خواهد برخورد داشته باشد; برای اینکه برخورد باعث خونریزی و نابودی می شود، در حالی که تمدن معنایش آبادانی و امنیت و آسایش خاطر است.

از برخورد تا گفت و گو

تاریخ روابط دو تمدن اسلام و غرب نشان داده است که نمی توانند با هم کنار بیایند; زیرا در برخورد، سعی بر آن است که یکی دیگری را از میان بردارد.

این برخورد و درگیری همان طوری که مارشال بیجو (Bugeaud) گفته است، برای امت اسلامی شمشیر و آلت جنگ افروزی به دنبال داشت; به عبارت دیگر، هم زرادخانه های جنگی و هم غارت اقتصادی را با خود آورد.

اما غرب جنگ فکری را بر سه پایه ایجاد آبادانی و یاری رساندن به کشورها و شرق شناسی قرار داد; زیرا با درگیری فکری زمینه ای فراهم می سازد که پس از اشغال نظامی، از آنها پیروی کنیم و الگوهایمان را از غرب بگیریم و از اسلام که در آن شیوه حکومت و اداره امور و قانونگذاری وجود دارد، دور شویم.

ما پس از جنگ جهانی دوم، با دو قدرت مواجه شدیم:

قدرت نظامی غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا و قدرت نظامی شرق به رهبری اتحاد جماهیر شوروی.

ما که در جهان سوم بسر می بریم و مربوط به جهان اسلام و جنوب هستیم، باید سعی کنیم از تناقضات بین دو قدرت استفاده کنیم تا مشکلاتمان را حل نماییم.

اما پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و جدا شدن اردوی شرق، وضع جهان با شوکت تمدن غرب که پرچم اتحاد جماهیر شوروی را به پایین کشیده بود، بهم خورد و غرب اراده کرد که انسان ها باید به لحاظ حقوق فردی، آزادی، اقتصاد بازار و حقوق انسانی، تسلیم او شوند.

اندیشمندان غرب، اهمیت این تغییرات را در صحنه جهانی پس از سقوط کمونیسم و پایان جنگ سرد، دریافته بودند. برخی از آنان دعوت به گفت وگوی تمدن ها می کردند و برخی نیز برخورد تمدن ها را پیش می کشیدند.

عجیب این است که وسایل ارتباط جمعی و تبلیغاتی غرب، آرا و نظرات اندیشمندان معتقد به برخورد تمدن ها را ارائه می دادند.

برای همین است که نام فوکویاما و هانتینگتون، در میان این اندیشمندان می درخشد. اولی می گوید بشر به آخر تاریخ رسیده است و بالاخره پیروزی نهایی از آن غربی هاست. دومی می گوید، باید از خطر اسلام بترسیم، به غرب سفارش می کند که سعی نماید هیچ گونه پیمانی میان تمدن اسلامی و تمدن کنفوسیوسی برقرار نکند و بیشتر به استحکام تمدن خود بپردازد و تعصب تمدن غرب را در اروپای شرقی و حتی ژاپن وارد کند.

دلیل ابراز این اندیشه ها، این است که غرب به این نتیجه رسیده است و آن را از طریق وسایل ارتباط جمعی، مطرح می کند.

نیکسون، رئیس جمهور سابق آمریکا، با دبیر کل اتحادیه جهانی، بالادور و نماینده دولت سابق فرانسه نشستی داشتند. همه آنان به اتفاق آرا، اسلام را به عنوان خطری بزرگ مطرح کردند و بناچار، پیرامون موارد زیر بحث کردند:

1) باید توجه داشته باشیم، طوری وارد شویم که می خواهیم کمک کنیم، از همان مبدا قرآنی که می فرماید (لااکراه فی الدین، در دین اجبار نیست) شروع کنیم.

2) بحث را در میان عموم ببریم، نه اینکه فقط در میان اندیشمندان و متفکرین دینی مطرح کنیم، بلکه در میان اقتصاددانان و سیاستمداران و ادیان و هنرمندان و ریاضی دانان و روزنامه نگاران هم به بحث بگذاریم.

استعمار، اول با اقتصاد شروع می کند، سپس ارتش و نیروی نظامی را به عنوان پشتیبان منافع اقتصادی خود قرار می دهد. سپس فرهنگی را می آورد تا از اقتصاد و ارتش جانبداری کند و سپس این فرهنگ را در میان همه ترویج می کند، بعد خواستار گفت و گو در همه زمینه ها می شود.

غرب برای گفت و گو به موارد زیر توجه دارد:

1) می خواهد سازمان های متعددی در کشورهای جهان سوم وجود داشته باشد و خود این سازمان ها، دستوراتی صادر کنند که با معیارهای تمدن غرب همخوانی داشته باشد.

منظور آنها از تمدن این است که فکر غرب را اصل قرار دهند و از منابع دیگر تمدن ها، از جمله منابع تمدن اسلامی، استفاده نکنند. همه ملت ها باید غذای فکری خود را از آنها بگیرند و با یک چشم بنگرند و از یک ریه برای تنفس استفاده کنند.

خطرناکتر این که آن چشم لوچ است و آن ریه مسلول است.

2) غرب اعتراف می کند که تمدن دارای قانونمندی است و این قانونمندی را فقط تمدن غرب دارد و آن را در میان مردم مطرح می کند تا بدان وسیله، امروز بر مردم جهان حاکم شود، دیروز بر مسلمانان حکومت می کرد، فردا به جهان سوم حکومت خواهد کرد.

3)غرب می خواهد به همه بفهماند که آنچه امروز تمدن غرب نامیده می شود، حاصل و نتیجه تلاش اجداد ما انسانهاست که آن را بوجود آوردند و از آن بهره فراوان بردند.

مواردی که مسلمانان در گفت و گو به آن توجه دارند:

1) غرب باید به افکار گوناگون در جهان احترام بگذارد و ما رعایت آن را اصل می دانیم و معتقدیم که افکار گوناگون اساس تمدن است. بر این باوریم که اختلاف در آرا و اندیشه ها رحمت است و برای همین است که در تاریخ اسلام، مذاهب گوناگون داریم.

2) ما معتقدیم که باید به اصل اسلام باز گردیم، یعنی به ریشه های عربی و اسلامی وفادار بمانیم; یعنی «درختی که اصل آن ثابت است و شاخه هایش در آسمان است »، اما یارانی که امروز ادعای اسلام و عرب دارند، در واقع آن درختی را انتخاب کردند که ریشه ندارد، شکمش غذا نمی پذیرد، چشمش نمی بیند و گوشش نمی شنود. آن را چند روزی زینت نموده اند و سپس دستخوش باد قرار خواهند داد.

3) گفت و گو کننده مسلمان معتقد است که جهانی که در آن قرار دارد، دارای صاحب است و خود دارای کرامت می باشد، اما در تمدن غرب هم از لحاظ واقعیت و هم از جهت تاریخی، در انسان نوعی فرومایگی وجود دارد; در نتیجه با چنین آرمانی می خواهد گفت و گو کند و به نتیجه برسد.

4) یک مسلمان می خواهد به عنوان یک الگوی اخلاقی باشد. همان طوری که اسلام فرموده، هم از لحاظ فردی و هم از لحاظ اجتماعی در جهان نمونه باشد; زیرا خداوند بلندمرتبه می خواهد که ما مسلمان ها برای مردم جهان الگو باشیم. دین ما الگوهایی را که از نظر اخلاق و روش زندگی منحرف باشند، نمی پذیرد.

مثلا می فرماید: ای اهل قرآن، ارزش شما به این است که دستورات قرآن را اجرا کنید و قرآن، همان کتابی است که رسول خدا از جانب پروردگارش آورد.

غرب که نظم جدید جهانی را مطرح می کند، معتقد است که فقط یک تمدن است که نسبت به همه تمدن های جهان برتری دارد.

ولی ما مسلمانان به نظامی معتقدیم که می خواهد برابری در میان افراد بشر باشد، به انسان ها فرصت های مساوی داده شود و آزادی و دموکراسی شامل حال همه گردد.

تکنولوژی باید درخدمت انسان باشد، نه اینکه میان شمال و جنوب فاصله بیندازند و این فاصله، هر روز بیشتر گردد.

من یقین دارم که نسل ما و بخصوص نسلی که بعد از ما می آیند، هرگز بازگشت به تمدن اسلامی را بصورت یک امر حاشیه ای نمی نگرند، بلکه آنها تمدن اسلام را به صورت نوینی در صحنه جهان ارائه خواهند داد.

اهداف گفت و گو

1) هدف عقیدتی

آن تصحیح کردن چهره ای است که امروزه در باره عقیده به اسلام و تمدن اسلامی در میان مردم دنیا رایج است.

روزنامه نگاران به کمک آرا و افکار دانشگاهیان در غرب، اسلام را به شکل واژگونه ای تبلیغ می کنند و مساله ترور را مطرح می کنند و کارهای خلاف اخلاقی که انجام می دهند، زود از آن می گذرند و به راحتی به فلسطین و بوسنی و هرزگوین تجاوز می کنند.

عدالت و دموکراسی و حقوق انسان و ... از ارزش هایی است که هیچ گاه در غرب یافت نمی شود.

آن گونه که هانتینگتون ادعا می کند، این ارزش ها از اصول تمدن غربی نیست و ما نمی خواهیم دوباره به این حث برگردیم.

در حالی که ارزش هایی مانند عدالت و دموکراسی و حقوق انسان، همان پایه های تمدن اسلامی است. این همان چیزی است که من شخصا به آن اعتقاد دارم.

ما برای اینکه حسن نیت خود را ثابت کنیم، به طرف مقابل ما یعنی غربی ها می گوییم اینها همان ارزش هایی هستند که ما می توانیم بحث خود را از همان جا آغاز کنیم و این اعتقادات مشترک گفت و گو را در میان ما آسان می کند، بخصوص وقتی که می بینیم به آن اعتقاد داریم. همه ما مسلمانان آن را باور داریم و بخاطر آن اصول و ارزش ها، در بسیاری از کشورهایمان مبارزاتی صورت می گیرد.

2) هدف سیاسی

گفت و گو میان تمدن ها در صورتی میسر است که برابری باشد. وقتی که تنها بازیگر صحنه جهان، تمدن غرب باشد، گفت و گو معنا ندارد. آری باید به تمدن های دیگر جهان اجازه داده شود در تریبون های مختلف، مثل سازمان ملل متحد بتوانند فریاد بزنند و حق طلبی کنند، همان گونه که در هاید پارک لندن، مردم آزادند حرف خود را بزنند.

براساس این اهداف، می توان در گفت و گو مشارکت کرد و چنین است که باید یک کرسی دائمی برای دولت های اسلامی در شورای امنیت وجود داشته باشد.

3) هدف اقتصادی

امروزه شرط اساسی برای عضویت دائم در شورای امنیت، داشتن قدرت اقتصادی است; دلیلش این است که می بینیم نامزدهای نمایندگی فعلی آلمان و ژاپن هستند. پس ما باید اقتصاد قوی و محکمی بنا کنیم تا حق مشارکت پیدا کنیم، تا در تصمیم گیری های نرخ گذاری مواد اولیه ای که تولید می کنیم و پولی که در مقابل به ما می پردازند، اظهار نظر کنیم. برای این امر، باید موارد زیر مورد توجه قرار گیرد:

الف: خودکفایی نسبی در مواد غذایی و استقلال حقیقی امت اسلامی، زمانی میسر می شود که به جایی برسیم که همان اندازه که مصرف می کنیم، بتوانیم تولید کنیم.

ب: ما را از لحاظ علمی محدود می کنند و مانع از تکنولوژی کشاورزی می شوند و حتی تولید حبوبات را محدود می کنند و نمی گذارند به مقدار فراوان تولید کنیم و عجیب این است که میانگین تولید حبوبات ما در هر هکتار3 تن است، اما در اروپا در هر هکتار به سی تن می رسد و همچنین در زمینه صنایع نیروی اتمی که در زمینه های علمی و مخصوصا پزشکی مورد استفاده است، محدودیت داریم.

4) هدف اخلاقی

خدای تمدن غربی همان رشد مادی است که از آن فرهنگ ناامیدی و پوچ انگاری نتیجه می شود. همان گونه که جوانان ما می دانند، در چنین فرهنگی زندگی معنا ندارد و هر کاری انسان بکند، مجاز است; حتی جرم و خشونت علیه افراد و ملت اشکالی ندارد. هدف، علم و تکنولوژی است، در حالی که ما به علم و تکنولوژی به این دلیل ارزش قائلیم که آنها وسیله ای در خدمت انسان هستند تا انسان به سعادت و خوشبختی برسد.

آنچه ما به دنبالش هستیم و به آن تاکید می کنیم، این است که مفهوم هستی را بفهمیم و هر کس و هر چه در آن است، بشناسیم.

برای چنین شناختی، اولین منبعی که باید به آن مراجعه کنیم، قرآن کریم است که به ما مسلمانان فرمان می دهد در زمین بگردید تا یکدیگر را بشناسید و در باره زمین و خودتان بیندیشید تا از آنچه که گذشته و آنچه که می آید، آگاهی یابید. نتیجه اش این است که با یکدیگر تعاون و همکاری داشته باشیم.

اگر انسان ها از لحاظ رنگ پوست و نژاد و زبان مختلف اند، این امر نشانه ای از نشانه های خداست. انسان از لحاظ انسانیت مهم است; زیرا از جانب خدا به او کرامت داده شده است. آنچه را که خداوند به انسان داده کسی حق ندارد آن رابی ارزش نماید و انسان را به بندگی بکشاند و استعمارش کند.

همانگونه که یکی از رهبران و والیان بزرگ پیشتر از 15 قرن، در مورد فرد مسیحی که به او توهین شده بود، گفت: چرا مردم را به بندگی وا می دارید، در حالی که فرزندانشان از مادرانشان آزاد آفریده شده اند.

این جمله ای است که غرب پس از رنج ها و دردهای فراوان و جنگ های ضدبردگی توانست ثابت کند و بفهمد که انسان دارای حقوق است و باید به آن پای بند بود. در پایان می گویم، این اندیشه ها در عقل انسان ها رسوخ نمی کند و در قلبهایشان جا نمی گیرد، در حالی که همه باید به آن توجه کنند، اما افکار آدمی همیشه به دنبال چیزهایی است که منافع او را در بر داشته باشد.

منبع: العربی، شماره 477، اکتبر 1998.